

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ، احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا، وَأَرْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ: إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ، وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ، وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ. يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به فرزندش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

فرزندم! چهار چیز: و چهار چیز را، از من حفظ کن که با حفظ آن هر کار کنی به توزیان نخواهد رسید: بالاترین سرمایه‌ها عقل است و بزرگ‌ترین فقر حماقت و نادانی است، بدترین وحشت خودپسندی است و برترین حسب و نسب اخلاق نیک است. فرزندم از دوستی با احمق بر حذر باش، چرا که او می‌خواهد به تو منفعت رساند ولی زیان می‌رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی‌دهد) و از دوستی با بخیل دوری کن، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می‌سازد و از دوستی با انسان فاجر

بپرهیز، چراکه تو را به اندک چیزی می فروشد و از دوستی با دروغ گو بر حذر باش، چراکه او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می سازد (و حقایق را به تو وارونه نشان می دهد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

قسمتی از این گفتار پرمایه حکمت آمیز را جاحظ قبل از سید در کتاب *المائة المختارة* آورده و قاضی قضاعی هم که بعد از سید رضی می زیسته آن را با سخنان دیگری از امیر مؤمنان تحت عنوان «وصیت

شرح و تفسیر

چهار نکته سرنوشت ساز

امام علیه السلام در این گفتار پربار حکمت آمیزش خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام و در واقع خطاب به همه انسان ها می فرماید: «فرزندم! چهار چیز و چهار چیز را از من حفظ کن که با آن هر کار کنی به تو زیان نخواهد رسید»؛
(قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام: يَا بُنَيَّ، احْفَظْ عَنِّي اَرْبَعًا، وَارْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ).
در اینجا این سؤال پیش می آید که امام علیه السلام چرا نفرمود من هشت چیز را به تو توصیه می کنم، بلکه فرمود: چهار چیز و چهار چیز.

پاسخ سؤال این است که امام می خواهد بدین وسیله مخاطب را متوجه تفاوت این دو را با هم سازد، زیرا چهار قسمت اول ناظر به صفات «اخلاقی» است و چهار قسمت دوم ناظر به امور «رفتاری» و اضافه بر این چهار قسمت اول از باب اوامر است و چهار قسمت دوم از باب نواهی.

امام در چهار قسمت اول نخست می فرماید: «(فرزندم) بالاترین سرمایه ها عقل است»؛ (إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ).

انسانی که دارای عقل کافی است هم از نظر معنوی غنی است و هم از نظر مادی؛ از نظر معنوی عقل، او را به سوی خدا و اعتقاد صحیح و فضایل اخلاقی و اعمال صالحه دعوت می کند، زیرا عواقب شوم رذایل اخلاقی را به خوبی درک می نماید و او را از آن باز می دارد و در امور مادی با حسن تدبیر و همکاری

صحیح با دیگران و تشخیص دوست و دشمن و درک فرصت‌ها و استفاده صحیح از نیروی دیگران به فواید و برکات مادی می‌رساند، بنابراین سرمایه‌پروزی در دنیا و آخرت عقل است.

استثنایی که بعضی از شارحان به این اصل کلی زده‌اند که منظور از عقل، آنجاست که از طریق مشورت نتوان کاری کرد صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا در مورد مشورت نیز عقل است که انسان را به استفاده از افکار دیگران و عمل کردن به نتیجه مشورت دعوت می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ اساس کار انسان عقل اوست و آن‌کس که عقل ندارد دین ندارد».^۱

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان می‌خوانیم: «الْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ مَرْكَبُ الْحِلْمِ؛ عقل مرکب علم و دانش و علم مرکب حلم (و اخلاق) است».^۲

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ؛ خداوند چیزی برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده، لذا خواب عاقل برتر از بیداری (و شب‌زنده‌داری) جاهل است».^۳

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی «اصبغ بن نباته» از علی علیه السلام نقل می‌کند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: من مامورم تو را در میان سه چیز مخیر سازم که یکی را برگزینی و آن دو را رها سازی. آدم گفت: آن سه چیز کدام است؟ جبرئیل گفت: عقل و حیا و دین است. آدم گفت: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت: شما برگردید و عقل را رها کنید. آنها گفتند: ای

جبرئیل «إِنَّا أَمْرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ؛ ما ماموریم هر جا که عقل است با او باشیم. جبرئیل گفت پس به ماموریت خود عمل کنید و به آسمان رفت»^۱. البته منظور از عقل در اینجا کمال عقل است، زیرا آدم دارای عقل بود که در این گزینش آن را برگزید.

نقطه مقابل جمله اول چیزی است که امام علیه السلام در دومین جمله از گفتار حکیمانه خود بیان کرده است. می فرماید «بزرگ ترین فقر حماقت و نادانی است»؛ (وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ).

زیرا آدم احمق هم آخرت خود را به باد می دهد و هم دنیایش را. او منافع زودگذر را بر سعادت جاویدانش مقدم می دارد و لذت ناپایدار را بر سعادت پایدار. به همین دلیل روز رستاخیز دستش از حسنات تهی است و پشتش از بار سیئات سنگین. در دنیا نیز بر اثر ندانم کاری ها دوستان خود را از دست می دهد و منافع آنی را بر درآمدهای آینده مقدم می شمرد. بخل و تنگ نظری که لازمه حماقت است مردم را به او بدبین می کند و تدبیر لازم برای تمشیت امور مادی را از دست می دهد و به همین دلیل فقر عقل باعث فقر در زندگی مادی او نیز می شود. یکی از مشکلات مهم کار احمق نیز مشکل بودن درمان اوست، زیرا او مانند بیماری است که نه دارو می خورد و نه پرهیز می کند. مطابق آنچه مرحوم مفید در کتاب اختصاص آورده در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ قَالَ: دَاوَيْتُ الْمَرْضَى فَشَفَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأْتُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ؛ حضرت عیسی بن مریم گفت: من بیماران (غیر قابل علاج) را مداوا کردم و آنها را به اذن خدا بهبودی بخشیدم. نابینای مادرزاد و مبتلا به بیماری برص را به اذن خدا شفا دادم حتی مردگان را به اذن خدا زنده کردم؛ ولی به سراغ معالجه احمق

رفتم و نتوانستم او را اصلاح کنم.^۱

در ذیل حدیث بالا تفسیری برای احمق غیر قابل علاج آمده؛ هنگامی که از آن حضرت سؤال کردند احمق کیست گفت: احمق کسی است که تنها به رأی خود و شخص خود عقیده دارد و تمام فضیلت را برای خود روا می‌داری و چیزی بر ضد خود قائل نیست، حق را به طور کامل برای خود می‌شمرد و هیچ حقی برای دیگری بر خود روا نمی‌داند. این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست.

در این‌که احمق چه کسی است نیز روایات متعددی از معصومان علیهم السلام وارد شده است. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلمات قصار می‌خوانیم: «مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ؛ کسی که عیوب مردم را می‌بیند و آن را بد می‌شمرد سپس آن را برای خود می‌پذیرد، او عیناً آدم احمقی است».^۲

از تفسیرهایی که برای احمق در بالا ذکر شد روشن می‌شود که چرا احمق هم دین خود را از دست می‌دهد و هم دنیای خود را.

در تواریخ داستان‌های زیادی از افراد احمق نقل شده که نشان می‌دهد تا چه اندازه آنها از نظر اعتقاد و مسائل اجتماعی ناتوان هستند. در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری آمده است که روزی یکی از خلفا در عید فطر یا قربان به سوی مصلای رفت، طبل‌ها در مقابل او مشغول به زدن بودند و پرچم‌ها در بالای سر او در اهتزاز مرد نادانی حضور داشت سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ لَا طَبْلَ إِلَّا طَبْلُكَ؛ خداوندا طبل تنها طبل توست!» کسی به او گفت: این سخن را نگو. خدا طبل ندارد. گریه کرد و گفت: پس فکر می‌کنید او هنگامی که می‌آید

تک و تنهاست نه طبلی جلوی او می نوازند و نه پرچمی بالای سر اوست. در این صورت او از خلیفه زمان ما هم پایین تر است.

در عیون الاخبار «ابن قتیبه دینوری» طبق نقل علامه شوشتری آمده است شخص احمقی می گفت من اسم گرگی که یوسف را خورد می دانم؛ اسمش فلان بود. به او گفتند: یوسف را گرگ نخورد. گفت: پس این اسم، اسم همان گرگی است که یوسف را نخورد.^۱

سپس در سومین جمله از این کلمات نورانی می فرماید: «بدترین تنهایی و وحشت خودبینی و خودپسندی است»؛ (وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ).

«وحشت» در لغت هم به معنای تنهایی آمده است و هم به معنای ترس و ناراحتی ناشی از آن و به یقین، افراد خودبزرگ بین دوستان خود را به زودی از دست می دهند، زیرا مردم حاضر نیستند زیر بار چنین افراد خودبین و خودخواهی بروند و به این ترتیب در زندگی تنهای تنها می مانند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می خوانیم: «آفَةُ اللَّبِّ

الْعُجْبُ؛ آفت عقل خودبینی و خودپسندی است».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت در همان منبع آمده است: «إِزْرَاءُ الرَّجُلِ عِلَّةٌ نَفْسِهِ بُرْهَانُ رِزَانَةِ عَقْلِهِ وَ عُنْوَانُ وَفُورِ فَضْلِهِ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ بُرْهَانُ نَقْصِهِ وَ عُنْوَانُ ضَعْفِ عَقْلِهِ؛ خورده گیری انسان نسبت به خویشتن (و کارهای خود) دلیل بر قوت عقل او و گواه فزونی فضل اوست و خودپسندی انسان دلیل بر نقص او و گواه ضعف عقل اوست».^۳

سرانجام در چهارمین دستور انسان ساز می فرماید: «برترین حسب و نسب

اخلاق نیک است»؛ (وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ).

حسب در لغت هم به شرافت‌های ذاتی و صفات برجسته اطلاق شده و هم به شرافت پدران و اجداد، بنابراین منظور امام این است که بالاترین شرافت ذاتی و اکتسابی از پدران و اجداد دارا بودن حسن خلق است، زیرا بیش از هر چیز جاذبه دارد و قلوب را متوجه انسان می‌کند و شرافت‌های دیگر تا این حد توان ندارند.

درباره اهمیت حسن خلق آیات و روایات فراوانی وارد شده تا آنجا که قرآن حسن خلق را یکی از عوامل مهم پیروزی پیغمبر می‌شمرد و می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ پس تو به لطف و رحمت الهی با آنان نرم‌خو شدی و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی بی‌شک از گرد تو پراکنده می‌شدند» و در جای دیگر خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ تو اخلاق بسیار برجسته‌ای داری.^۱ تأثیر این اخلاق در پیشرفت پیغمبر به اندازه‌ای بود که بعضی آن را به عنوان معجزه اخلاقی پیغمبر می‌شمردند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثْبِتُ الْمَوَدَّةَ»؛ اخلاق خوب دوستی را (با مردم) تثبیت می‌کند.^۲

در فواید حسن خلق از امیر مؤمنان در غررالحکم چنین آمده است: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَدْرُ الْأَرْزَاقَ وَيُؤْنِسُ الرَّفَاقَ»؛ حسن خلق روزی انسان را فراوان می‌سازد و به دوستان آرامش می‌بخشد.^۳

ما خود می‌بینیم که افراد صاحب حسن خلق در زندگی مادی خویش نیز

بسیار موفق‌اند، همان‌گونه که در بحارالانوار از علی علیه السلام نقل شده: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ در حسن خلق گنج‌های روزی نهفته شده است».^۱ امام علیه السلام بعد از ذکر این چهار جمله حکمت‌آمیز درباره عقل و حمق و عجب و حسن خلق به چهار نکته دیگر درباره ترک دوستی با چهار گروهی که صفات زشتی دارند می‌پردازد.

نخست می‌فرماید: «فرزندم از دوستی با احمق برحذر باش، چرا که او می‌خواهد به تو منفعت برساند ولی زیان می‌رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی‌دهد)»؛ (يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ).

«مصادقت» به معنای دوستی است و می‌دانیم دوستی افراد با یکدیگر سرنوشت آنها را به هم پیوند می‌زند و هر یک در زندگی دیگری تأثیر می‌گذارد. احمق کسی است که بر اثر نادانی گرفتار اشتباهات بزرگ می‌شود؛ خوب را بد و بد را خوب می‌پندارد. تنها به ظاهر امور قضاوت می‌کند غافل از این‌که گاه آنچه ظاهرش زیان‌آور است باطنی پرسود دارد و یا آنچه آغازش ضرر دارد پایانش بسیار پرفایده است.

به همین دلیل گاه با اصرار، دوست خود را وادار به انجام کاری می‌کند که عاقبت دردناکی دارد و به عکس از کاری باز می‌دارد که سرانجامش بسیار قرین موفقیت و سعادت است و چون وسوسه‌های چنین فرد احمقی خواه ناخواه ممکن است در انسان اثر بگذارد، امام می‌فرماید پیوند دوستی خود را با چنین افرادی قطع کن.

در بعضی از روایات آمده است که با احمق مشورت نکنید: امام صادق علیه السلام مطابق آنچه در کتاب تحف العقول آمده است می‌فرماید: «لَا تُشَاوِرْ أَحْمَقًا؛ با فرد

نادان مشورت نکن (که از آن زیان خواهی دید)».^۱
 در حدیث دیگری از امام صادق از پیغمبر می‌خوانیم: چهار چیز قلب انسان را می‌میراند از جمله گفت و گوی با احمق است (و مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ).^۲
 سپس در جمله حکمت‌آمیز دوم می‌فرماید: «از دوستی با بخیل برحذر باش، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می‌سازد»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ).

بخیل انواع و اقسامی دارد. ساده‌ترین آن این است که حاضر نیست از مواهبی که خدا به او داده در اختیار دیگران بگذارد، هرچند بسیار بیش از نیاز در اختیار دارد و نوع دیگر از بخیل این است که خودش هم حاضر به مصرف آن مواهب نیست؛ یعنی نسبت به خود بخل می‌ورزد و بدترین انواع بخل کسی است که از استفاده کردن مردم از مواهب یکدیگر ناراحت می‌شود.

امام در اینجا می‌فرماید: دوستان گاه به یکدیگر نیازمند می‌شوند و حتی گاهی به قدری نیاز شدید است که سرنوشت انسان را رقم می‌زند و اگر دوست، بخیل باشد در چنین حالتی نیز انسان را رها می‌سازد. اما اگر خودش نیازمند شود انتظار هرگونه کمک را دارد.

در روایات مشورت، از شور با بخیل نیز نهی شده است؛ در عهدنامه مالک اشتر قبل از خواندیم که امام به مالک دستور می‌دهد: «لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَغْدُلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ؛ هرگز بخیل را در مشاوران خود داخل مکن، زیرا از کمک کردن به دیگران مانع می‌شود و وعده فقر به تو می‌دهد».^۳

سومین کسی را که امام فرزندش را از دوستی با او نهی می‌کند افراد فاجر

و فاسق و بی بند و بار اند. می فرماید: «از دوستی با انسان فاجر بپرهیز، چرا که تو را به اندک چیزی می فروشد»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ^۱). این گونه افراد پیوسته به دنبال هوا و هوس خویش اند؛ نه وجدان بیداری دارند و نه شخصیت و شرف و نه دین و ایمان درستی. به همین دلیل هر زمان هوا و هوس آنها اقتضا کند به دنبال آن می روند و دوستان خود را به اندک چیزی می فروشند.

در آخرین و چهارمین جمله پرنور و حکمت آمیزش می فرماید: «از دوستی با دروغ گو برحذر باش، چرا که او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می سازد (و همچون سراب، حقایق را به تو وارونه نشان می دهد)»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ).

آدم کذاب و بسیار دروغ گو خواه این رذیله اخلاقی اش ناشی از بی بند و باری و ضعف ایمان باشد یا بر اثر علاقه به منافع زودگذر خود، دوستی با او خطرناک است. گاه عوامل پیروزی برای رسیدن به یک هدف فراهم می شود؛ اما او با دروغ هایش رسیدن به آن را غیر ممکن و محال می شمرد و فرصت ها از این طریق از دست می رود و گاه به عکس، کارهایی پیش روی انسان است که شرایط آن فراهم نشده و ورود در آن مایه شکست است؛ اما این دروغ گوی بی بند و بار چنان سخن می گوید که گویی فردا انسان به مقصود می رسد.

می دانیم سراب منظره ای است که در بیابان به هنگام گرمای هوا پیدا می شود و از دور چیزی شبیه آب به چشم می خورد (در حالی که بر اثر اختلاف فشردگی طبقات در آن هوای گرمای آفتاب عکس گوشه ای از آسمان آبی به روی زمین می افتد که انسان آن را آب می پندارد) ولی هنگامی که نزدیک می رود اثری از آب

در آنجا نمی بیند. کسانی که واقعیت‌ها را در نظر انسان وارونه جلوه می دهند شباهت زیادی به سراب دارند و امیر مؤمنان علیه السلام مخصوصاً روی این مطلب تکیه فرموده که دورغگویان، دور را نزدیک و نزدیک را دور می سازند و این نوعی تغییر واقعیت است.

در احادیث اسلامی از مشاورت با کذاب هم نهی شده است: در *غررالحکم* از علیه السلام نقل شده که فرمود: «با کذاب مشورت مکن که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور می سازد؛ لَا تَسْتَشِرِ الْكُذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيَبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاجِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكُذَّابَ؛ سزاوار نیست افراد با ایمان با فاجران و افراد احمق و دروغگویان طرح برادری بریزند».^۲

در روایت دیگری از امام علی بن الحسین آمده است که فرزند دلبندهش امام باقر را از همنشینی و رفاقت و گفت و گو و همسفر شدن با پنج گروه نهی فرموده است؛ چهار گروهش با آنچه در بالا آمد مشترک است و گروه پنجم شخص قاطع رحم است، همان کسی که پیوند خویشاوندی را با بستگانش می گسلد، فرمود: «إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْقَاطِعِ لِرَجْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ؛ از رفاقت و همنشینی با شخصی که قاطع رحم است (پیوند خویشاوندی اش را با بستگانش بریده) بپرهیز، زیرا من او را در سه جا از قرآن مجید مورد لعن دیدم».^۳ (اشاره به آیات: سوره های «محمد»، آیه ۲۲ و ۲۳، «بقره»، آیه ۲۷ و «رعد»، آیه ۲۵).